

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

حدیث اخلاقی هفته (ادامه خطبه شششنبه)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند خلیفه اول خلافت را در یک ناحیه، مکان و موضع خشناء و در دست خلیفه دوم قرار داد؛ یعنی با انتخاب او حکومتی خشن را بر مردم مسلط کرد که از خصوصیات او، تندگوئی و برخورد بسیار تند بود. بیان شد که از این تعبیر استفاده می شود یکی از شرائط حاکم سعه صدر و دوری از خشونت است و البته گفتیم بین خشونت و قاطعیت تفاوت وجود دارد.

باید توجه داشت بیان این مطالب توسط ایشان تنها جنبه درد دل یا اخبار از آنچه اتفاق افتاده نیست؛ بلکه ایشان در صدد هستند تا شرائط حاکم و حکومت دینی را بیان نمایند.

حضرت (علیه السلام) در ادامه می فرمایند «وَيَكْثُرُ الْعِتَارُ فِيهَا وَالْإِعْتِدَارُ مِنْهَا». حکومت را دست کسی داد که اشتباهات و لغزش های او فراوان بود و بعد از اشتباه از آن اعتذار می جست.

صرف نظر از بحث لزوم یا عدم لزوم وجود حاکم أعلم در حکومت اسلامی، نکته مهم این است که با قطع نظر از حکومت دینی و با این فرض که حاکم معصوم نباشد، در حکومت عقلانی، با توجه به ارتکاز عقلاء، حکومت باید در اختیار شخص یا اشخاصی قرار بگیرد که درصد اشتباه شان نسبت به دیگران بسیار کمتر باشد.

دو منشأ برای اشتباه قابل تصور است: الف - جهل و نادانی ب - تبعیت از هوی و هوس و الا اگر میزان در اعمال و امور عقل و علم باشد، اشتباه به کمترین میزان خود خواهد رسید.

اگر اشتباه در مسائل شخصی باشد اشکال متوجه همان شخص خواهد شد. اما اگر این اشتباه توسط حاکم و حکومت انجام شود و جامعه و امتی را تحت تأثیر قرار دهد، سبب می شود هیئت حاکمه نزد مردم اعتباری نداشته باشند؛ لذا در اسلام حکومت از آن خدای تبارک و تعالی و سپس در اختیار کسانی است که مأذون از جانب خدای تبارک و تعالی باشند.

البته در نظام اسلامی جمع بین حکومت این چنینی و مسئله انتخابات روشن است؛ به این بیان که برای دستیابی به شرایط حاکم در زمان غیبت باید سراغ عقل و دین برویم. انتخابات نیز به این معنا است که یک نفر از میان افراد حائز شرائط، با رأی مردم به فعلیت برسد.

از ارزش‌ها و میراثی که از امام (رضوان الله تعالی علیه) به ما رسیده‌است، اهتمام به رأی مردم در کنار اهتمام به خدای تبارک و تعالی، دین و اسلام است.

البته باید برای مردم بیان شود که شرایط لازم در حاکم زمان غیبت، امری تبعیدی نیست بلکه مسئله‌ای است که ریشه در ارتکاز عقلاء دارد؛ یعنی تجربه و دین می‌گوید خطای حاکم نسبت به سایر افراد جامعه باید کمتر باشد.

در نتیجه این‌که برخی می‌گویند فرقی ندارد که حاکم دین داشته باشد یا خیر و یا رجل سیاسی باشد یا خیر فقیه باشد یا نباشد و... اشتباه و برخلاف ارتکاز عقلاء است.

مثلاً ولو در میان کفار، حاکم اگر یهودی یا مسیحی باشد طبق مبانی خودشان بدون اشکال است. اما در دایره حکومت بر مسلمین امکان ندارد مسلمین مانند کفار باشند و مسلمانان نمی‌توانند کافر را ولی و رئیس خودش قرار بدهند. آیات متعدد قرآن مانند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ...»^[1]، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ»^[2]، و... دلالت بر این معنا دارند؛ و اگر زمانی مسلمین تصمیم به چنین کاری بگیرند طبق صریح قرآن کریم خروج از دایره اسلام است.^[3]

در ادامه برخی از لغزش‌های خلیفه دوم را بیان می‌نمائیم:

صاحب منهاج البرائه از ابن ابی الحدید نقل می‌کند که خلیفه دوم زیاد فتوی می‌داد. انسان زمانی‌که روایاتی مانند «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الْأَرْضِ وَمَلَائِكَةُ السَّمَاءِ»^[4] در کنار این قبیل اعمال می‌بیند، از شدت ترس به خود می‌لرزد. روایت می‌گوید اگر کسی بدون علم فتوایی بدهد فکر نکند که حرفی زد و تمام شد؛ بلکه ملائکه آسمان و زمین او را لعنت کرده و وزر این اشتباه نیز به عهده او است. خلیفه دوم چنین خصوصیتی داشت و بعد از کشف اشتباه به آن اقرار کرده و حرف دیگری می‌زد.

سپس می‌گوید مثلاً در قضیه میراث جد حرفهای مختلف و پراکنده در نحوه ارث بردن زده بود تا جایی‌که خودش می‌گفت اگر کسی می‌خواهد در بواطن نار داخل شود به رأی من در مسئله ارث جد عمل کند چون می‌دانست اینها اشتباه است.

از دیگر اشتباهات او که برخلاف قرآن کریم بود، این مسئله است که بعد از فوت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به مردم می‌گفت پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مانند حضرت موسی ناپدید شده‌است و می‌گفت اگر شخصی بگوید پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فوت شده‌است، باید دست و پایش را قطع نمود.

اشتباه دیگر این بود که اعلام نمود هر زنی مهریه‌اش بیش از مهریه زن‌های پیامبر باشد، من آن اضافه را از او پس می‌گیرم. زنی به او گفت که خدا برای تو چنین حقی قرار نداده‌است چرا که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید «وَأَتَيْتُمُ إِحْدَاهُنَّ قِنطَاراً فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتَاناً وَإِنَّمَا مُبِينَا»^[5] یعنی اگر مردی زنش را طلاق داد و مال بسیار زیادی را به عنوان مهر قرار داده بود و به او داده بود نمی‌تواند آن‌ها را از او بگیرد. بعد از کلام این زن، خلیفه دوم گفت «كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عَمْرِ حَتَّى رَبَاتِ الْجِبَالِ».

جای تعجب است که یک زن با یک آیه قرآن در مقابل کسی که ادعا می‌کند من خلیفه پیامبرم استشهاد می‌نماید و معلوم می‌شود کسی که در لحظات آخر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) گفت «حسبنا کتاب الله»، عالم به قرآن هم نبوده‌است.

مورد دیگر این است که خلیفه دوم در حالت تشنگی از کنار یکی از جوانان انصار عبور کرده و از او درخواست آب نمود.

جوان به جهت احترام، آب را با مقداری عسل مخلوط کرده و برای او آورد. او گفت نمی‌خورم. جوان گفت چرا؟ او گفت مگر قرآن نمی‌گوید «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا.» یعنی شما بهره‌های خود را در دنیا استفاده نموده‌اید.

جوان در جواب گفت چرا قبل از آیه را نخواندی که می‌فرماید «وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا.»^[6] یعنی آیه مربوط به کفار است و خدا خطاب به کفار در قیامت این تعبیر را می‌فرماید و ارتباطی به مسلمین و مؤمنین ندارد. در همان لحظه او گفت «کل الناس أشفه من عمر.» تعجب است که اطلاع یک جوان از آیات قرآن بیشتر از خلیفه است.^[7]

مطالبی در رابطه با هفته پژوهش

به مناسبت این ایام که مصادف با هفته پژوهش است، چند نکته را درباره مسائل پژوهشی بیان می‌نمائیم. خدای تبارک و تعالی را شاکریم که وضع پژوهشی امروز حوزه‌های علمیه، با قبل از انقلاب از جهت تنوع و فراوانی موضوعاتی که نظام اسلام و مردم به آن‌ها نیاز دارند، قابل مقایسه نیست.

اگر قبل از انقلاب در مسائل اقتصادی دو سه پژوهش وجود داشت، در حال حاضر دهها پژوهش در میان حوزویان وجود دارد؛ مثلاً بحث کاهش ارزش پول - متأسفانه این مسئله در کشور ما بسیار زیاد است و انسان به یک شب می‌بندد ارزش پول او نصف شده‌است - در معاملات و در ارتباطاتی که مردم با یکدیگر دارند مثل دیون و مهریه و... بسیار مطرح است و باید دید آیا نسبت به این کاهش ضمانی وجود دارد یا خیر؟ این موضوع از موضوعات جدید است چرا که در گذشته ارزش پول به یکباره کم نمی‌شد.

در جواب از این سوال مرکز فقهی کتابی را منتشر نموده‌است و البته در مرکز فقهی و در فقه اقتصادی چندین پژوهش درباره مسائل مالی و پولی انجام شده است.

درباره فقه سیاسی که به برکت نظام اسلامی می‌بینیم مسئله حکومت داشتن اسلام مطرح شده‌است. امیرالمؤمنین (رحمه‌الله) نیز در خطبه شقشقیه که آنرا در اواخر عمر فرمودند به شرائط حاکم و حکومت اشاره دارند و اگر واقعاً اسلام دارای حکومت نبود در مورد جانشینی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) چه فرقی بین فرد خشن و غیر او وجود داشت؟

در نتیجه مسلماً این‌که بگوئیم شما مردم را به مسائل معنوی و عبادی و تعبد بیشتر دعوت کنید و کاری نداشته باشید چه کسی حاکم است و چه کسی حاکم نیست، دین نیست! چه کسی باید مردم را نسبت به این همه سرمایه‌ها و منابعی که خداوند در اختیار بشر قرار داده‌است آگاه و آنرا با احکام تطبیق نماید؟ آیا می‌شود بگوئیم مسلمین اینها را در اختیار کفار قرار بدهند یا باید بگوئیم مسلمین وظیفه دارند؟!

به نظر من هیچ معصومی (علیه‌السلام) نداریم که درباره حکومت دین، روایتی نداشته باشد؛ وقتی دین دارای حکومت است و حکومت مبتنی بر سیاست است، باید فقه سیاسی و حکومتی به میدان بیاید. هر چند تا نتیجه فاصله داریم اما الحمدلله قدم‌های خوبی تا کنون برداشته شده‌است؛ ولی این انگیزه و فکر که امروز حوزه به سمت کشف ابعاد فقه سیاسی برود و آنرا کاملاً بررسی کرده و به جامعه بشری و مسلمین ارائه بدهد، وجود دارد.

مثلاً یکی از قواعد بسیار لازم در فقه سیاسی قاعده الزام است و اگر قاعده الزام را فرا نگرفته باشیم، طریقه ارتباط مسلمان با غیر مسلمان از جهت دینی برای ما روشن نخواهد شد. هر چند فقهای ما قاعده الزام را در برخی موارد جزئی به کار برده‌اند اما

این قاعده یکی از قواعد فقه سیاسی است و فروع بسیاری دارد. مرحوم آقای خوئی برای آن یازده فرع و ما در رساله قاعده الزام، چهل فرع را بیان نمودیم و البته فروع دیگری نیز وجود دارد. در حال حاضر در حوزه مباحث فقه سیاسی، بسیار بالنده است.

البته لازمه شکوفائی علمی، باز شدن فضای علمی در جامعه است؛ یعنی باید بگذارند اهل فکر و نظر حرف‌شان را با استدلال و با پشتوانه علمی محکم بیان نمایند. مثلاً اگر کسی ادعا نمود که اسلام حکومت ندارد، اشکال ندارد باید به او اجازه و میدان بدهیم که حرف بزند. نه این‌که بلا فاصله او را با تهمت و نسبت‌های ناروا از میدان خارج نمائیم.

در زمانی جمعی از فقها می‌گفتند اهل کتاب نجس هستند و قلیلی نیز می‌گفتند طاهر هستند. کم کم این مسئله در کتب نوشته شد و رواج پیدا کرد. در مباحث علمی نمی‌توان جلوی فکر و علم را گرفت. اگر امروز نگذاریم کسی حرفی را بزند این حرف را می‌نویسد و این نوشته چند سال دیگر در دست عده‌ای قرار می‌گیرد. چه اشکال دارد به جای این‌که 50 سال بعد در دست عده‌ای قرار بگیرد، امروز نظریه‌اش را در یک کرسی آزاد، دور از هیاهو و هواپرستی مطرح نماید؟!

بله بعضی‌ها داعیه شهرت دارند و دنبال این هستند که هر روزی حکمی از احکام اسلام و ضرورتی از ضرورتها را انکار نمایند؛ مثلاً یک روز بگویند روایات ما اسرائیلیات است و روز دیگر بگویند قرآن به روایت حفص از عاصم است و او هم فاسق است. نتیجه این حرف‌ها از اعتبار انداختن نصوص ما است. البته این مسائل را همراه با مغالطه در فضای مجازی مطرح می‌نمایند که فقط اهلش متوجه این مغالطه‌ها می‌شوند. به این قبیل افراد نباید میدان داد و باید با اینها برخورد نمود.

اما اگر شخصی کار علمی کرده‌است و استدلال دارد، لازم است در جایی که اهلش حضور دارند بنشینند و بیان نماید. تا چنین فضایی وجود نداشته باشد پژوهش به نتیجه نمی‌رسد.

نکته دیگر این‌که کارهای تکراری گذشته را نباید خیلی دنبال نمائیم؛ مثلاً صد مطلب که در صد کتاب آمده را در یک جا جمع نمائیم. بین پژوهش و جمع‌آوری خیلی فرق است. پژوهش همان‌طور که رهبری معظم انقلاب از اوایل رهبری خود مکرر فرمودند و از مطالباتی بود که ایشان از حوزه‌های علمیه داشتند، به معنای تولید علم است. یعنی آیات، روایات و مبانی با دقت عمیق‌تر بررسی شده و حرف جدیدی تولید شود.

البته حرف جدید به منزله ساختمان جدیدی است که بنیان محکمی دارد اما اگر شخصی آن را ببیند می‌گوید این معماری جدیدی دارد ولی بنیانش محکم است؛ یعنی حرف نیز باید بنیان و پشتوانه علمی داشته باشد.

زمان کنونی بهترین زمان برای پژوهش به جهت آماده بودن شرائط و فراوانی موضوعات است. موضوعات بکر پژوهشی حد و حصر ندارد که این موضوعات منحصر به فقه هم نیست بلکه در مباحث اعتقادی، اخلاقی و... نیز وجود دارد.

امروز اگر طلبه اکتفا به خواندن کتاب‌های متداول حوزه نماید تا امتحان بدهد و نمره بگیرد اشتباه کرده و خسارت بزرگی برای او است. واقعاً انسان احساس خسارت می‌کند زمانی‌که عمرش تمام می‌شود و می‌گوید من در مسیر حرکت علم، هیچ سهمی ندارم. من نیز مانند کسی که قطار در حال حرکت را تماشا نموده، فقط دیدم و گذشتم. به این شخص عالم نمی‌گویند.

عالم کسی است که در سرعت بخشیدن به علم و رشد آن و در فتح قواعد جدید در هر علمی سهم داشته باشد؛ مثلاً ببیند در عمر علمی چند قاعده جدید کشف و ایجاد کرده‌است؟ یا توانسته چند دلیل در یک مسئله اضافه نماید؟ و یا چه مشکلی را با بحث علمی توانسته حل نماید؟

متأسفانه یکی از تهمتهایی که امروز به حوزه‌های علمیه زده می‌شود این است که می‌گویند با این درس‌ها چه مشکلی از مشکلات این نظام را حل می‌نمائید؟! اتفاقاً حرف ما این است که اگر شما به آن‌چه که فقه می‌گوید درست عمل نمائید بسیاری از این مشکلات وجود ندارد.

متأسفانه بسیاری از مسئولین از فقه و از آن‌چه دین مطرح می‌کند اطلاع ندارند. از آن طرف هم فکر می‌کنند که حوزه‌ها مشغول تکرار مکررات هستند و حرفهای هزار سال پیش را تکرار می‌کنند. در همین بحث حکومت اگر حرفهای حوزه و سایر مراکز علمی غیرحوزوی مقایسه شود، مشخص می‌شود حوزه چه نقشی در حل مشکلات حکومتی داشته‌است.

در قضیه بانکداری فقه ما می‌گوید در هر قانون بانکی لازم است عدم ارتکاب به ربا در نظر گرفته شود. ربا امروز سبب بوجود آمدن این تورم‌ها و بدبختی‌های جامعه ما است. اما برخی گفتند در مجمع تشخیص مصلحت بحث شده‌است و به این نتیجه رسیده‌اند که اگر جریمه دیرکرد گرفته نشود، نظام بانکداری مختل خواهد شد.

در مسئله تلقیح مصنوعی کتابی از ما چاپ شده‌است که مربوط به پانزده یا شانزده سال پیش است. آن زمان ده راه برای تلقیح مصنوعی وجود داشت اما در حال حاضر تلقیح مصنوعی پنجاه شیوه جدید پیدا کرده‌است. با این وجود دست اندر کاران به قول کسی که تلقیح مصنوعی را مطلقاً درست می‌داند عمل کرده‌اند یعنی می‌گویند مانعی ندارد که از هر کسی نطفه را بگیرند و در رحم هر کسی بگذارند و به قول ارکان فقهای ما عمل ننموده‌اند. من به این آقایان پیام داده و گفته‌ام یکی از نگرانی‌های آینده این است در آینده با جمعی که نه پدر و مادرشان و نه برادر و خواهر و فامیل‌شان مشخص است مواجه خواهید شد و این مسئله بسیار خطرناک است.

به نظر می‌رسد دایره پژوهشی هیچ علمی به اندازه علم دین وسعت ندارد. خداوند متعال را از جهت شاکریم اما باید حرکت‌ها و گام‌های بلندتری برداشته شود و لازمه آن تحقق انسجام در حوزه‌ی مدیریت پژوهش‌ها است یعنی کارهایی که اولویت دارد زودتر انجام شود و کار تکراری کنار گذاشته شود.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ مائده، 51.

[2] □ ممتحنه، 1.

[3] □ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.» مائده، 51.

[4] □ «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (بْنِ) «5» أَبِي الصَّبَّاحِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي سَمَّاءٍ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الْأَرْضِ وَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ.» وسائل الشيعة، ج 27، ص: 29.

[5] □ نساء، 20.

[6] □ احقاف، 20.

[7] □ «منها ما ذكره أيضا و هو أنه لما مات رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و شاع بين الناس موته طاف عمر على الناس قائلاً إنه لم يمّت و لكنّه غاب عنّا كما غاب موسى عن قومه، فليرجعن و ليقطعن أيدي رجال و أرجلهم يزعمون أنه مات فجعل لا يمرّ بأحد يقول: إنه مات إلّا و يخطئه و يتوعده...» منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج 3، ص: 62.